

## شگردهای حافظ در تبدیل گزاره‌های مرده‌ی اخلاقی به صورت‌های هنری

منصور پایمرد

رئیس انجمن دوستداران حافظ

### چکیده

وجهی از شعر حافظ حکمی و اخلاقی است. شعر اخلاق مدار حافظ در یکی از بی‌اخلاق‌ترین دوره‌های تاریخی سروده می‌شود، و این سخن را به استناد تاریخ عصر حافظ، گواهی اشعار خود خواجه و نوشته‌های طنزآمیز عبید، خصوصاً رساله اخلاق الاشرافش، می‌گوییم. اما بیان اصول و توصیه‌های اخلاقی در شعر، آن هم غزل، با دو مشکل اساسی روبرو است: اول اینکه توصیه‌های اخلاقی به دلیل کاربرد بسیار، دستمالی شده و کلیشه‌ای است و تبدیل به گزاره‌هایی خنثی و گاه مرده شده است و دوم نصیحت و موعظه، خواه ناخواه در مذاق شنونده و خواننده تلخ می‌نماید و هر کسی از آن بیزار است. حافظ برای زنده کردن این اصول اخلاقی و ارائه‌ی آن‌ها در قالب شعرش، به شگردی هنری متوسل می‌شود که به تعبیر فرمالیست‌های روسی، «آشنازدایی» خوانده می‌شود. خواجه با «غرابت بخشیدن» به این گزاره‌های مستعمل اخلاقی آن‌ها را رنگ نو می‌زند و چون کالایی تازه به خواننده عرضه‌اش می‌دارد. یکی از وجوه عمده آشنازدایی «طنز» است که حافظ افزون بر بهره‌گیری از «هنر سازه»‌های دیگر، از آن برای نشان دادن جامعه‌ی ریازده و محفل‌ها و اشخاصی که باید میزان و معیار صلاح و اخلاق باشند، اما خود مظهر سالوس و دروغ و بی‌اخلاقی‌اند، استفاده می‌کند و در مرحله دیگر برای زنده کردن گزاره‌های اخلاقی سرد و بی‌مصرف، و رساندن آن‌ها به گوش مخاطب، با ترفندهای گوناگون هنری، به نو کردن و برگرفتن غبار عادت از چهره‌هایشان می‌پردازد، و به قدری وجه هنری این گزاره‌ها، هنری، دل‌فریب و زیبایند، که خواننده و یا شنونده با کوشش بسیار می‌تواند خود را از جاذبه‌ی زیبایی آن‌ها برآید و به پیام دست یابد.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، آشنازدایی، حافظ، طنز و عبید زاکانی

وجه مهمی از شعر حافظ حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز و اخلاقی است و این وجه شعرش، چنان‌که خود گفته، بیشتر متأثر از قرآن کریم است:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکمی با نکات قرآنی<sup>۱</sup>

از این گذشته اگر بخواهیم فضایل اخلاقی مطرح شده در دیوان حافظ را تحت عنوان‌هایی چون: مدارا و تساهل و تسامح، استواری بر عهد و پیمان، راست‌گویی، امیدوار بودن به رحمت خداوند، بخشندگی و پرهیز از امساک، دوری از عجب و خودبینی، نرنجیدن و نرنجاندن، قناعت و... بیاوریم، فهرست بلند بالایی به دست خواهد آمد که ذیل هر عنوان می‌توان ابیات متعددی را به عنوان شاهد به دست داد.

و شگفتا چنین غزلیاتی اخلاق‌مدار و حکمت‌آموز در یکی از بی‌اخلاق‌ترین دوران‌های تاریخی ما سروده شده است. برای آن که بتوانیم تا حدودی پی به حدّ فروپاشی و سقوط اخلاقی جامعه عصر حافظ ببریم، بهتر است به سراغ نوشته‌های عبید زاکانی برویم که به مقتضای سبک و طبیعت طنز و طبعیت‌آمیزش، گاه با طنز و تعریض‌های گزنده، و گاهی با هجو و هزل‌های دریده، بی‌پرده و عریان اضمحلال اخلاق را، خصوصاً در میان طبقات فرادست و اشراف جامعه‌اش آشکار می‌کند. بهترین نمونه از این دست، رساله‌ی *اخلاق الاشراف* اوست. این رساله در هفت باب تدوین شده و هر باب به یکی از ارکان مهم اخلاقی اختصاص داده شده است مثل: حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، سخاوت... و هر موضوع به دو بخش تقسیم شده: مذهب منسوخ و مذهب مختار؛ در ذیل مذهب منسوخ، عبید دیدگاه اخلاقی گذشتگان را در مورد آن موضوع گزارش می‌دهد، و سپس تحت عنوان مذهب مختار، واژگونی آن ارزش‌ها و عمق فساد و انحطاط اخلاقی جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند، با تازیانه طنز و تعریض، به چشم خواننده‌اش می‌کشانند. به‌عنوان مثال در باب «عفت»، ذیل «مذهب منسوخ» می‌آورد: «در سیر اکابر سلف مطالعه افتاده است که در ازمنه ماضیه، عفت را یکی از خصایل اربعه شمرده‌اند و در حد آن فرموده‌اند، عفت عبارت است از پاک‌دامنی، و لفظ عقیف بر آن کس اطلاق کردند که چشم از دیدن نامحرم و گوش از شنیدن غیبت و دست از تصرف در مال دیگران و زبان از گفتار فاحش و نفس از ناشایست باز داشتی... و در ادامه در باب «مذهب مختار» زمانه‌اش می‌نویسد: «اصحابنا

<sup>۱</sup> ابیاتی که در این جستار از حافظ به عنوان شاهد آورده شده است از نسخه‌ی تصحیح علامه قزوینی است، هر جا که از چاپ‌های دیگر بهره برده‌ایم به آن تصریح شده است.

می‌فرمایند که قدما در این باب غلطی شنیع کرده‌اند و عمر گران‌مایه به ضلالت و جهالت به سر برده. هر کس که این سیرت ورزد او را از زندگانی هیچ بهره نباشد.... پس هر کس باید که آن چه به چشم خوش آید آن را ببیند، و آن چه به گوش خوش آید، آن را بشنود و آن چه مصالح را بدان منوط باشد از خبت و ایذا و بهتان و عشوه و دشنام فاحش و گواهی به دروغ، آن بر زبان راند. اگر دیگری را بدان مضرّتی باشد یا دیگری را خانه خراب شود، بدان التفات نباید کرد» (عبید زاکانی، ۱۳۵۳).

اگر در یک تعریف کلی علم اخلاق را «شناخت مصادیق ارزش‌ها و بیانگر راه‌های کسب فضایل و ترک رذایل اخلاقی» (میرهادی و جهانشاهی، ۱۳۷۳)، بدانیم، بی شک دیوان حافظ هم مخاطب را به بهترین شیوه به کسب ارزش‌ها و فضایل اخلاقی دعوت می‌کند و هم از سوی دیگر با در افتادن با زشت‌کاران و رذیلت‌پیشگان، و بر انداختن نقاب تزویر و سالوس از چهره‌ی آن‌ها، سیمای حقیقی‌شان را آشکار می‌کند و از این طریق سعی دارد به عنوان یک مصلح اخلاقی و اجتماعی در به وجود آوردن جامعه‌ای اخلاقی، در حد وسع خویش بکوشد.

اما فراموش نکنیم که قالبی که حافظ در آن به چنین اصلاح اخلاقی دست یازیده است غزل است و در تعریف غزل، و آنچه که در مورد خصوصیات آن ذکر کرده‌اند، چنین رسالتی را که حافظ بر دوش این قالب نهاده، متعهد نشده است؛ زیرا بسیار مشکل است که شما گزاره‌ای اخلاقی را که از شدت تکرار به گزاره‌ای خنثی تبدیل شده است، بخواهید به حیطه‌ی شعر بکشانید و آن هم شعر عاشقانه، و بعد با چنین مصالح بی‌رمقی بخواهید خواننده را جذب و جلب کنید. مشکلی که شاعر با گزاره‌های اخلاقی دارد همان مشکلی است که در مقوله‌ی «آشنازدایی» درباره‌اش بحث می‌شود. توصیه‌های اخلاقی هر قدر هم که پیام مهمی را در خود داشته باشد، به سبب تکرار و عادت کردن اذهان به این پیام‌ها، کارایی خود را از دست داده است و شنیده نمی‌شود.

در ضمن خلاف آنچه گروهی تصور می‌کنند، ارزش یک اثر هنری صرفاً به بهره‌گیری هر چه بیشتر از اصول اخلاقی و حکمی نیست و قرار نیست که شاعر به جای شعر رساله‌ی اخلاقی بنویسد. شاعر در وهله اول می‌باید که بتواند در حد بضاعت هنری‌اش، کارش را هر چه بیشتر به معیارهای شعر، و آن هم شعر ناب، نزدیک کند، و در این راه اگر قرار باشد که یکی از مواد شعری‌اش نیز، اخلاق باشد، وظیفه‌اش این است که به گونه‌ای غبار عادت را از چهره‌ی آن بزدايد

و چنان با ترفندهای هنری از آن آشنازدایی کند، که بتوان آن را به عنوان کالایی تازه و دست اول به خواننده قالب کرد. اگر این سخن دانشمندان اهل بلاغت را بپذیریم که می‌گویند «فضیلت کلام، معنی نیست، فضیلت کلام به الفاظ ناظر است نه به مضمون، محتوا پیش پا افتاده است» (محقق، ۱۳۹۴) متوجه می‌شویم که یک اثر هنری، ارزشش آن قدرها به چه گفتنش نیست، بلکه به چگونه گفتنش است. این را گفتم تا متوجه این نکته باشیم که اگر توصیه‌ها و اصول اخلاقی با ادوات هنری همراه نشود، و اگر شاعر نتواند با جادوی کلمات و آرایش تازه، آن را چون شاهد بکر و عروس جمیله‌ای بیاراید، خواننده نه تنها آن را با آغوش گشاده و روی باز نخواهد پذیرفت، که به احتمال بسیار زیاد، بی‌اعتنا از کنارش خواهد گذشت. به همین دلیل همان گونه که شفיעی کدکنی می‌گوید، اگر ما در آثار بزرگان غور و غوث کنیم و هر بیت درخشان و بر جسته‌ای که نظرم‌ان را جلب کند وقتی به عمق ساختار آن برسیم، خواهیم دید که در اصل حرف تازه‌ای نیست، حرفی است که از دیگران و حتی عامه مردم، گاه شنیده‌ایم. اما صورتی که هنرمند به آن بخشیده است به نظر ما «غریب» و «غیر آشنا» می‌آید. (شفיעی کدکنی، ۱۳۹۱: ۹۸)

از سوی دیگر پند و اندرز و توصیه‌های اخلاقی معمولاً خوشایند کسی نیست و به کام شنونده و خواننده تلخ می‌آید و این گسی و ناگواری سبب پرهیز مخاطب و روی گردانیدنش از آن می‌شود.

سخنوران معمولاً تلخی و گزندگی نصیحت و توصیه‌های اخلاقی را در لفافه و پوسته‌ی شیرینی از آرایه‌ها و ترفندهای هنری پنهان می‌کنند تا به مذاق مخاطب خوش افتد و آن را با اشتیاق و رغبت پذیرا شود. و حافظ این کار را به شیواترین و شکیل‌ترین شیوه انجام داده است.

شیوه‌ای که حافظ از آن بهره می‌برد تا گزاره‌های سرد و بی‌مصرف را بازاریابی هنری کند تا جاذب برای خریدار باشد، استفاده از ترفندی جمال‌شناسی است که فرمالیست‌های روسی نام آشنازدایی بر آن نهاده‌اند: آشنازدایی «هر نوع نوآوری در قلمرو ساخت و صورتهاست و هر پدیده‌ی کهنه‌ای را در صورتی نو درآوردن، یعنی «هنر سازه» را از نو زنده و فعال کردن. مثلاً یک تشبیه را که، به علت تکرار، دستمالی شده و نمی‌تواند فعال باشد، از طریقی فعال کردن» (همان: ۹۶). یکی از وجوه مهم آشنازدایی، طنز است که حافظ غالباً به زیبایی و استادی، برای تلطیف و

تاثیر انتقاد و اندرز دادن‌هایش، که اغلب در مذاق مخاطب تلخ و بر خورنده است، از آن بهره می‌جوید.

اگر تعریفی را که شفیعی کدکنی از طنز به دست داده است بپذیریم که «طنز تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۸۶) و این که «قلمرو طنز حافظ را در سراسر دیوان او، بی هیچ استثنایی رفتار مذهبی ریاکاران عصر تشکیل می‌دهد» (همان: ۳۱۱) باید گفت که حافظ از حربه طنزش بیشتر برای نقد جامعه‌ای بهره می‌گیرد، که اخلاق، در گندآبه‌ای از ریا و دروغ و دورویی سقوط کرده است. طنز او ابزاری است برای افشا و انتقاد سردمدارانی که باید مظهر و میزان صلاح و سلامت باشند، اما صدمت در آستین دارند و خود رهنمائی‌اند که دزدان بیابانی باید از دستشان فریاد بر دارند که:

خدایا تو شبرو به آتش مسوز<sup>۱</sup> که ره می‌زند سیستانی به روز<sup>۱</sup>

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۶۱)

هر چه طنز عبید تند و گزنده و عریان است و گاهی حتی به هجو و هزل می‌گراید، طنز حافظ، پوشیده و عقیف است و البته هنری‌تر. یک دو مورد از طنزهای عبید و ابیات حافظ را که از نظر مضمون مشابهت دارند، با هم مقایسه کنیم تا تفاوت‌ها آشکار شود:

طعام و شراب تنها مخورید، که این شیوه قاضیان و جهودان است (عبید زاکانی، ۱۳۵۳: ۵۴)

احوال شیخ و قاضی و شرب‌الیهودشان کردم سوال صبحدم از پیر میفروش  
گفتا نگفتنی سخن گرچه محرمی در کش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

هر دو یک توصیه اخلاقی را بیان می‌کنند و آن «پرهیز از تنها خواری و دعوت به بذل و بخشش» است، اما این مضمون پیش پا افتاده در زبان عبید به یک انتقاد اجتماعی می‌انجامد، و در شعر حافظ به یک تابلو جاودانه هنری، که ضمن این که وجه انتقادی‌اش را حفظ کرده است و

<sup>۱</sup> این بیت اشاره از حکایت کوتاه زیر گرفته شده است:

شنیدم که دزدی درآمد به دشت بدزید بقال از او نیم دانگ  
به دروازه سیستان بر گذشت برآورد دزد سیه‌کار بانگ  
خدایا تو شبرو به آتش مسوز که ره می‌زند سیستانی به روز

حتی نسبت به طنز عبید شمول و شدت‌ش هم بیشتر گشته، اما از سوی دیگر به یک شیء هنری تبدیل شده است که ساعت‌ها درباره‌ی زیبایی‌اش می‌توان سخن گفت.

چندان که حیات باقی است از حساب میراث خوارگان خود را خوش دارید (همان: ۵۳)

که پیامش آشکار است و همین اندرز اخلاقی را از زبان حافظ بشنویم:

خزانه داری میراث خوارگان کفر است به قول شاهد و ساقی به فتوی دف و نی

حافظ نصیحتش را در لخت اول بیت بسیار صریح بیان می‌کند، و در لخت دوم بیت است که مایه‌ی قوی طنزش را به آن می‌زند و نگرش و بینش خویش نسبت به زندگی را نیز در آن می‌دمد. حافظ در مصراع دوم، ابتدا مسئولیت این اندرزگویی را به گردن شاهد و ساقی می‌اندازد و برای این کار از لفظ «قول» استفاده می‌کند که چون دارای چند معنی مختلف است به آن وجهی ایهامی می‌بخشد:

(الف) گفته، گفتار. (ب) معنایی موسیقایی در تناسب با دف و نی (قول و غزل) رباعی، ترانه. (ج) اصلاحی فقهی به معنی مذهب و آرا چنان که گویند: این قول ابوحنیفه و قول شافعی است؛ یعنی رأی و مذهب آنان است (لغت نامه) و این معنای اخیر است که با فتوا تناسب دارد و بر طنز بیت می‌افزاید. حافظ سپس دف و نی را، که مظهر طرب و مایه‌ی خوشی‌اند، به جای مفتی عبوس و سخت‌گیر می‌نشانند، و آن‌ها هستند که فتوا صادر می‌کنند و از طریق این فتواست که حافظ، غیرمستقیم ما را به شادی و اغتنام فرصت و خوش‌باشی دعوت می‌کند، که یکی از بن مایه‌های اصلی اندیشگانی اوست.

به بیت زیر دقت کنید که باز هجوم به یکی از تابوی‌های مذهبی است:

فقیه مدرسه دی مست بود فتوا داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

پیام اخلاقی آن این است که «تصرف در مال وقف حرام است» اگر این توصیه را شما از زبان کسی بشنوید چقدر به درنگ و تفکر تان وا می‌دارد؟ از شدت تکراری بودنش می‌شود گفت تقریباً اصلاً شنیده نمی‌شد. هم آن‌گونه که به بسیاری از چیزها نگاه می‌کنیم، اما به سبب تکراری بودن نمی‌بینیمشان. اما در این صورت هنری که حافظ به آن بخشیده است می‌تواند مدت‌ها ما را به خویش مشغول کند. طنز زیبا و پارادوکسی که در آن نشسته است دست از جان هیچ زیباپسندِ شعر دوستی بر نمی‌دارد؛ زیرا اول که فقیه نباید می‌خوارگی کند، که کرده و مست شده است و دوم در مستی نباید فتوا دهد، که داده است و سوم از بین فتاوی که داده، بر اساس «مستی و

راستی» تنها همین فتوایش درست و راست از کار در آمده است که «می حرام ولی به ز مال اوقاف است».

مورد دیگری که به موضوع اخلاق در شعر حافظ مربوط می‌شود، وجه ایجابی است که در این طریق حافظ قصد انتقاد ندارد بلکه می‌خواهد توصیه‌ای اخلاقی را به مخاطب یادآور شود تا شاید بتواند او را به عمل وادارد، اما در این راه با دو مشکل روبروست:

اول، می‌خواهد منادی اخلاق در جامعه‌ای شود که سترده از اخلاق است، و چنان‌که در رساله‌ی *اخلاق/الاشراف* عبید دیدیم، معیارهای اخلاقی در آن بازگونه شده است و بازگویی کلامی حکمی و اخلاقی دست مایه تمسخر شنونده است و یا شنوندگان این امر را به پای آن می‌گذارند که این گوینده نیز چون واعظان و شیخان، دام گسترده تا با دانه‌ی نصایح، شکاری به چنگ آورد!

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد که نهاده است به هر حلقه‌ی وعظی دامی دوم، چنان‌که پیشتر گفته شد، این نصایح گزاره‌هایی دستمالی شده و کلیشه‌ای و بی‌مصرفاند و حافظ باید بتواند با شگردی هنری، به گونه‌ای به آن‌ها «غرابت» ببخشد و با عادت‌زدایی از چهره‌شان، دوباره زنده‌شان سازد و بدین وسیله با جادوی کلمات چنان مجذوبمان کند که ما نه متوجه کهنگی آن شویم و نه تکلف و ناخوشایندی‌اش کاممان را تلخ سازد.

مثالی بزینم: هر کدام از ما از زمان کودکی تا کنون، در هر سن و سالی که هستیم، چند بار این پیام اخلاقی را شنیده‌ایم که: «دروغگویی بد است»، یا «راست بگوید». تصور می‌کنید چقدر می‌توان امیدوار بود که این جمله با این صراحت و خشکی و مستعملی در شنونده یا شنوندگان تأثیرگذار باشد؟ و باعث تغییر رویه و رویگردانی شنونده از دروغگویی شود؟ اما همین توصیه‌ی اخلاقی کلیشه‌ای را ببینید حافظ به چه تابلو هنری شگفت‌انگیزی مبدل می‌کند:

«به صدق کوش که خورشید زاید از نفست»

به نظرم حتی لخت دوم بیت که: «از دروغ سیه روی گشت صبح نخست» هم به آن صدمه می‌زند، چون خودش به تنهایی، کامل و بی نقص است. و این بیت همان جمله‌ی بی‌خاصیت تکراری «دروغ نگویید» است که با شگرد هنری حافظ چنان از آن آشنازدایی شده است که جاودانه بر جریده‌ی ایام خواهد ماند.

اغلب توصیه‌های اخلاق حافظ را ممکن است در کتب مذهبی، در اندرزنامه‌ها، آثار منظوم و منثور، و از زبان این و آن خوانده یا شنیده باشیم، اما وقتی از زبان حافظ می‌شنویم، حس می‌کنیم که پیام بیت آشناست اما زیبایی بیت چنان ما را مجذوب و فریفته خویش می‌کند که آخرین چیزی که به آن می‌رسیم پیام نهفته در بیت است.  
در این بیت تأمل کنید:

چو غنچه گرچه فرو بستگی ست کار جهان      تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

اگر جان لطیف این بیت را بگیریم و آن را از ترفندهای هنری‌اش تهی کنیم و به نثری ساده نزولش دهیم، کاری که اغلب شرح‌نویسان می‌کنند، پیام اخلاق آن چه خواهد بود: «گره از کار و بار خلق گشودن» همین. و همین پیام اخلاقی را حافظ در ابیات زیر نیز، بازسازی و باز تولید کرده است، اما در هر کدام به گونه‌ای و به صورتی:

- چو گل گر خردهای داری خدایا صرف عشرت کن      که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی
- زر از بهای می اکنون چو گل در بیخ مدار      که عقل کل به صدت عیب متهم دارد
- احوال گنج قارون کایام داد بر باد      با غنچه باز گویند، تا زر نهان ندارد<sup>۱</sup>

شما اگر برای اولین بار است که این ابیات را می‌خوانید یا می‌شنوید، چقدر می‌توانید خود را از جادوی کلمات آن رها کنید تا به وجه پیام نهفته در آن دست یابید و بر آن درنگ کنید؟ اغلب می‌توان گفت که به تواتر ما این ابیات و ابیاتی شبیه به آن‌ها را خوانده‌ایم و یا می‌خوانیم اما توجهی به پیام آن نداشته یا نداریم؛ به همین جهت می‌توان گفت که «غالباً در شعر... ما از فرط اعجاب نسبت به وجه جمال شناسیک کلمه، «پیام» آن را، یا روی دیگر آن را که وظیفه پیام‌رسانی دارد فراموش می‌کنیم. حتی، گاهی در اوج شاهکارهای شعری، به تعبیر الیوت، قبل از این که شعر، فهمیده شود با ما رابطه برقرار می‌کند. شعر ناب چنین است، قبل از آن که به معنی آن برسیم، مسحور زیبایی و وجه جمال شناسیک آن می‌شویم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۶۱).

<sup>۱</sup> این بیت بر اساس تصحیح خانلری آورده شده است. در نسخه قزوینی این مصراع چنین ضبط شده: «در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد» که معنای درستی ندارد. در تصحیح به سعی سایه جای «دل»، «گل» آمده است.



## منابع

- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۴). بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۳). *زمینه اجتماعی شعر فارسی*، تهران: اختران.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات*، چاپ سوم، تهران: سخن.
- عبید زاکانی، نظام‌الدین، (۱۳۵۳). *کلیات عبید زاکانی*، تصحیح و مقدمه عباس اقبال، تهران: اقبال.
- محقق، مهدی (۱۳۹۴) سخنرانی با عنوان سعدی و متنبی، یاد روز سعدی در شهر کتاب.
- میرهادی، توران؛ ایرج جهانشاهی (۱۳۷۳). *فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان، اخلاق؛ خوب چیست بد کدام است*، جلد ۲ ( الف ) چاپ نخست، تهران: شرکت تهیه و نشر فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان.





پروفیسر شہناز گل خان  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ